

علل بزرگی و انحطاط

رساله «قوانین» از درازترین آثار افلاطون فیلسوف بزرگ یونانی و از آخرین آثار اوست که همزمان با سلطنت آخرین پادشاهان هخامنشی میباشد. در این رساله فکر افلاطون به نهایت پختگی رسیده است، از خیال‌بافی‌های شاعرانه‌ای که از زندگی دور است دست کشیده و به مشکلات واقعی اداره مردمان بهتر آگاه شده است.

افلاطون در این رساله در مورد بحث از قانون و حکومت میگوید: بهترین نوع حکومت آنست که در آن میان آزادی فرد و قدرت دولت توازن و اعتدال ایجاد شده باشد، قدرت دولت و استبداد آن اگر از حد بگذرد شر و فساد و تباهی به بار می‌آید مثال این افراط در حکومت ایران (اواخر هخامنشی) دیده میشود. از طرف دیگر آزادی فرد نیز اگر از حد بگذرد اغتشاش و هرج و مرج نتیجه میدهد و شاهد آن اوضاع آتن (همان زمان) است. افلاطون در زبان سخنگوی آتنی به مناسبتی از ایران سخن به میان می‌آورد و حکومت ایران را در زمان کوروش و داریوش میستاید و آنرا بهترین نوع حکومت میدانند.

اسباب انحطاط شاهنشاهی هخامنشی را پس از این دو پادشاه بزرگ آن میدانند که شاهان بعدی هخامنشی مساوات و عدالت و آزادی مردمان را زیر پا گذاشتند و سیرت خود سری و استبداد پیشه کردند و دیگر اینکه توجه به تربیت فرزندان خود نکردند و لاجرم شاهزادگان و اعیان تن آسان و لذت پرست و خودخواه - چاپلوس پرور و تملق دوست بار آمدند. قسمتی از بحث راجع به ایران را از کتاب سوم قوانین بوسیله آقای دکتر محمود صناعی استاد دانشگاه ترجمه شده از نظر خوانندگان میگذرانیم.

دو نوع مهم حکومت هست که ما در اقسام دیگر حکومت
و همه حکومت‌های دیگر از این دو نوع برخاسته‌اند .
یکی از آن دو حکومت فرد (منارشی) است و دیگری حکومت
مردم (دمکراسی) .

بهترین نوع اولی را ایرانیان دارند و بهترین نوع دومی
را ما یونانیها داریم ، تقریباً همه انواع دیگر حکومت شاخه‌های
این دو است . اما اگر بخواهیم آزادی و دوستی و خردمندی در
کشور استوار باشد باید هر یک از این دو را تا حدی داشته باشیم .
ادعای من اینست که هیچ شهری را خوب نمیتوان اداره کرد
مگر آنکه حکومت آن ترکیبی از این دو باشد .

حکومت فرد و حکومت مردم هر یک به تنهایی از راه عدل
منحرف شده‌اند . در حکومت‌های «کرت» و «اسپارت» عدالت بیشتر
دیده میشود .

روزگاری اساس حکومت ایران و آتن نیز بر عدل بود اما
امروز در این حکومتها عدل کمتر است . آیا می‌خواهید دلیل آن
را بدانید؟

زمانی حکومت ایران حد فاصل میان افسار گسیختگی و
بردگی بود :

هنگام پادشاهی کوروش ایران آزادی داشتند و همه مردان
آزاد بودند و سرور و فرمانروای بسیاری مردمان دیگر نیز بودند .
فرمانروایان رعایای خود را در آزادی سهیم کرده بودند و چون
سربازان و سرداران همه را به یک چشم می‌دیدند و با همه به برابری
رفتار میکردند سربازان در ساعت خطر آماده جانفشانی بودند و در
جنگ با جان میکوشیدند . اگر در میان ایرانیان مرد خردمندی بود
که می‌توانست اندرزی دهد که مردمان را سودمند باشد چنان میکردند
که همه مردمان از خردمندی او بهره‌مند گردند . پادشاه بر کسی حسد
نمی‌ورزید اما به همه آزادی میداد تا آنچه می‌خواهند بگویند و آن کس
را که اندر زبتر می‌داد و رای بهتری نهاد گرامی تر میداشت . این
بود که کشور از هر لحاظ پیشرفت کرد و بزرگ شد زیرا افراد آزادی



شاهنشاه و شهبانوی ایران قبل از عزیمت به نروژ در فرودگاه مهر آباد
داشتند و در میان آنان محبت بود و نسبت به هم حس خویشاوندی
می کردند . اما چه شد که از این نعمت هنگام پادشاهی کمبوجیه محروم
شدند و دوباره زیر فرمانروائی داریوش آنرا بدست آورد ؟ آیا
می خواهید بدانید عقیده من این است که کوروش هر چند سردار بزرگی

بود بتربیب فرزندان خود کم توجه کرد و بکارهای خانواده خود نپرداخت ،

زیرا کوروش از ابتدای جوانی سرباز بود و ناچار تربیت فرزندان خود را بزنان وا گذاشت و آنان فرزندان را در نعمت پروردند و به این شاهزادگان آموختند که فرزندان شاهند سرنوشت آنچه را باید بآنان داده است و چیزی کم ندارد که کسب کنند. آنان نیز چنین پنداشتند که همه آنچه برای خوشبختی لازمست دارا هستند این بود که ر خودخواه و خودسر بار آمدند و اجازه نمیدادند کسی خلاف رای آنان چیزی بگوید و همه معاشران خود را وادار کردند که جز تحسین و تملق و چاپلوسی چیز دیگری نگویند . آری این روش تربیت این شاهزادگان بود .

تربیتی بود که زنان بخصوص شهبانوان تازه ثروت اندوخته بآنان داده بودند ، زیرا مردان با جنگها و خطرها مشغول بودند و فرصت تربیت فرزندان را نداشتند ،

— پدران این شاهزادگان گله‌های بزرگ از گاو و گوسفند و دیگر حیوانات در اختیار داشتند و مردمان بسیار نیز زیر فرمان آنان بودند اما توجه نکردند فرزندان را که این همه خواسته را بآنان خواهند داد تربیتی را که خود ایشان یافته بودند دارا شده‌اند یا نه ، و خوی ایرانی کسب کرده‌اند یا نکرده‌اند ایرانیان فرزندان زمین سخت و ناهموارند و زمین سخت و ناهموار مادر درشت و سختی است و نژادی نیرومند و توانا می‌پرورد که میتواند در زیر آسمان زندگی کنند و بیخواب و خوش روزها بسر برند و بادشمنان مردانه بچنگند کوروش توجه نکرد که فرزندان او بنوع دیگری بار آمده بودند و بدان سبب که از نعمت شاهزادگی بهره‌ور بودند به شیوه مادی ، نبشیوه پارسی تربیت شده بودند و مادیان فرزندان خود را توسط زنان و خواجه سرایان تربیت میکردند . این بود که وقتی کوروش در گذشت پسران او که با عیش و نوش و لذت پرستی بار آمده بودند پادشاهی یافتند ، اول يك برادر ، برادر دیگر را بکشت و قاتل نیز خود را

در اثر افراط در خوش گذرانی و شراب سفاکی ، پادشاهی را از دست
 بداد و این بود سر نوشت حزین کمبوجیه پسر کوروش .
 شاهنشاهی باردیگر توسط داریوش و هفت سردار به پارسیان
 بازگشت . نباید فراموش کرد که داریوش فرزند شاه نبود و ناپروورده بار
 نیامده بود . وقتی بتخت نشست چون یکی از هفت سردار بود ، کشور را
 به هفت بخش تقسیم کرد و هنوز آثار تقسیمات او بجاست . داریوش
 قوانینی وضع کرد بدان منظور که مساوات را میان همه افراد بر
 قرار کند و در قوانین خود آنچه کوروش بمردم وعده داده بود بعمل
 گذاشت . بدین ترتیب میان افراد ایرانی حس برابری و دوستی و
 همبستگی ایجاد کرد و با بخشندگی خود مردمان را خوشدل ساخت
 این بود که لشکریان او باشرف و طیب خاطر کشورهای را که قلمرو
 کوروش بود برایش بدست آوردند اما خشایارشا که جانشین داریوش
 شد چنانکه وصف کرد بار آمده بود و شاهزاده ای ناز پرورده
 بود . آیا حق نداریم بداریوش خطاب کنیم و بگوئیم « ای داریوش
 چگونه پسندی که فرزند تو بدانگونه بار آید که فرزند کوروش بار
 آمده ؟ چه شد خطای کوروش را ندیدی !

خشایارشا که پرورده همان تربیت شاهزادگان بود به همان
 سر نوشت دچار شد که کمبوجیه از آن زمان تا کنون واقفاً در میان
 ایرانیان شاه بزرگی پیدا شده است هر چند همه شاهان آنان خود را
 « بزرگ » میخوانند . انحطاط آنان بتصادف و سر نوشت مربوط
 نیست اعتقاد من اینست که انحطاط شاهنشاهی آنان در اثر تربیتی است
 که نصیب شاهزادگان و پسران توانگران است . زیرا هیچکس از
 کودک و مرد از جوان و پیر نمیتواند صاحب فضائی شود که لازمه
 بزرگیست اگر تربیت او بدانگونه باشد که لازمه بزرگیست اگر
 تربیت او بدانگونه باشد که وصف کرده ام اینست آنچه معتقدم قانون
 گذار باید در نظر گیرد و مانیز باید در نظر گیریم ، ای دوست اسپارتنی
 من شما اسپارتهای را بدان سبب تمجید میکنم که در کشورتان برای
 ثروت مند بودن ارزش خاص قائل نشده اید و نمیکذارید فرزندان
 ثروتمندان تربیت خاص داشته باشند و نیز شاهزادگان را بر مردم

عادی رجحانی نمی فهمید و نمی گذارید تن آسان و ناز پرورده بار آیند زیرا در کشور نباید کسی بدیگران رجحان داشته باشد بدان سبب که ثروت مند است یا بدان سبب که تیز رو و یا نیکو چهره یا زورمند. همه در مقابل قانون برابرند برتری یکی بدیگری فقط به سبب فضائل اوست یا بهتر بگویم آنکس که عادل تر است از دیگران بهتر است .

دیدیم که ایرانیان روز بروز بدتر شدند و به سوی زوال رفتند و علت انحطاط آنان این بود که آزادی فرد را پایمال کردند وستمگری و خودسری را بر مردمان فرمائروا ساختند و چون چنین کردند در میان مردمان حس برابری و همبستگی و دوستی را تباہ ساختند .

وقتی حکومت چنین شود دیگر به وکالت مردم و برای مردم فرمانروائی نمی کند بلکه از جانب خود و برای خود حکومت میکند در چنین حکومتی فرمانروایان نفع خود را در کاری بینند - هر چند نفع کوچکی باشد پر وائی ندارد که شهرها را بباد دهند و گروه عظیمی را سوگوار سازند و در میان مردمانی که با هم دوستند آتش بپاشند ،

چنین حکمرانان همان قسم که در دل خود نسبت به مردم کینه دارند مورد کینه مردم هستند .
این حکمرانان وقتی بجوایند مردم برایشان بجنگند می بینید مردم بی رغبتند که جان شان را در راه آنان بخطر بیندازند زیرا در مردم حس تعلق و همبستگی از میان رفته است .

هزاران هزار سرباز چنین حکم رانانی در میدان جنگ بی کاره اند . اما حکمرانان می پندارند که قدرت آنان در زیادی عده سرباز است و با پول مزدورانی اجیر میکنند که برایشان بجنگند و به اشتباه می پندارند پایه حکومت آنان باید بر زور باشد ،
اما ایشان سفیهانند زیرا تصور میکنند نیک و بدی را که اساس هر نوع اجتماع است می توان زیر پا گذاشت .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

شاهنشاه و شهبانوی ایران در کنار میزبانان عالیقدرشان
در کاخ سلطنتی نروژ

زندگی

و

خصوصیات

ذکاماتی از

حضرت آیت الله بروجردی

✽ سعید فقید حضرت آیت الله بروجردی طباطبائی فرزند مرحوم حاج علی طباطبائی از سادات سلسله طباطبائی و باسی واسطه بحضور امام حسن مجتبی علیه السلام میرسیدند. و در سال ۱۲۹۲ هجری قمری در بروجرد متولد گردیدند.

✽ در سن ۱۲ سالگی در بروجرد نزد علماء آن شهرستان و والد خویش بتحصیل اشتغال داشتند و در سن ۱۸ سالگی برای تکمیل تحصیلات باصفهان عزیمت و در آنجا نزد مرحوم حجج الاسلام آقای ابوالعالی کلباسی وسید محمد باقر - درجه ای و میرسید محمد تقی مدرس در مدرسه صدر بتحصیل پرداختند.

✽ در سال ۱۳۱۸ قمری بنجف اشرف عزیمت نمودند و در محضر آیت الله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی وارد گردیدند و هم در این زمان تعلیفاتی بر کفایت الاصول که بزرگترین کتب اصول است مرقوم داشتند.

✽ در سال ۱۳۲۸ قمری با تصدیق علماء اعلام آن زمان از قبیل مرحوم آیت الله خراسانی و آقا شریف اصفهانی از نجف بایران مراجعت و در بروجرد اقامت گزیدند و مدت ۳۳ سال در این شهرستان مرجع تقلید اهالی غرب و جنوب ایران و قسمتی از خراسان و حتی کشور عراق بودند.

✽ در سال ۱۳۴۴ قمری از بروجرد بکنه مشرف شدند و در مراجعت مدت هشت ماه در نجف اشرف اقامت داشتند تا اینکه در سال ۱۳۴۵ بایران مراجعت و در سال ۱۳۶۵ بعزت کسالت به تهران آمده و در یکی از بیمارستانها بستری گردیدند.

✽ در طی مدت توقف در تهران تلگرافهایی از قم بوسیله مردم و طبقات